

استحاله فعالیت انقلابی و تشکیلاتی پرولتاریا

تحول تدریجی متعاقب سوسیالیزم تخیلی تحت نفوذ سه شخصیت، به عنوان آغازگران مرحله انتقال از فعالیت های بشر دوستی و تبلیغ گرای پیشا- پرولتاری به عمل پرولتاری، به مفهوم واقعی کلمه، قرار گرفت. «ویلهیم ویتلینگ»، «ژوزف پیر پرودون»، «اوگوست بلانکی». پرودون در سطر بندی مستقیم سوسیالیزم تخیلی قرار گرفت؛ ویتلینگ تا حدودی با آن (سوسیالیزم تخیلی) همگام شد، اما به سنت انقلابی ای که از انقلابات فرانسه و آمریکا بجای مانده بود نزدیکتر بود. از میان این سه نفر بلانکی از همه به سنن انقلابی نزدیکتر بود.

خرده بورژوازی ژاکوبین ها، چپ افراطی پیشا- پرولتاری که عمدتاً در سام آدامز و توماس پین در آمریکا، و گراشس بابوف در فرانسه مشاهده می شد، نتیجه دو انقلاب عظیم قرن هیجدهم بود. چپ افراطی چنان سازمان انقلابی ای را ایجاد کرده بود که قادر بود فعالیت سیاسی ی دراز مدتی را، فرای پیروزی های اصلی انقلابی تداوم بخشد.

تهییج توماس پین و پیروان او متعاقباً به ایجاد «انجمن مکاتبات لندن» به رهبری توماس هاردی و بسیاری از انجمن های مشابه در دیگر نقاط بریتانیا منجر گشت. از جمله مشهورترین این انجمن ها می توان به «ایرلندی های متحد» به رهبری ولف تون در ایرلند اشاره کرد. با وجود اینکه «انجمن مکاتبات لندن» نهادی کاملاً قانونی بود، «ایرلندی های متحد» و دیگر گروه های خارج از لندن به سازماندهی خود در اتحادیه های مخفی پرداختند. با این حال آن ها از چارچوب مشابه ای پیروی می کردند که در آن مطالبات اصلی ماهیتی سیاسی-دموکراتیک داشت (بدست آوردن حق رأی همگانی برای انجمن مکاتبات لندن؛ و حق همگانی و رهایی

ملی برای ایرلندی های متحد). علیرغم مساعد بودن مطالبات اقتصادی آنان برای طبقات زحمتکش، این مطالبات هرگز، از حریم رفرم کردن جامعه بورژوازی فراتر نرفتند.

برعکس، برای رهبر جریان «توطئه برابرها» (Conspiracy of Equal) بابوف، و رفقای او تنها به دست آوردن آزادی های دموکراتیک مطرح نبود، مسأله بر سر کسب قدرت سیاسی بود. به علاوه، آن ها رسیدن به يك سری اهداف جمعی ای که در جهت ارضاء مطالبات اقتصادی و اجتماعی فقیرترین و تهی دست ترین اقشار استثمار شده جمعیت، و در رأس آن ها پیشا- پرولترها (شبه پرولترها) و پرولتاریای نوظهور، بود را در دستور کار خود قرار داده بودند. با این حال، این سازمان های انقلابی مستقلاً از درون روند خود سازمان یافته مزدگیران، به مفهوم درست کلمه، بیرون آمدند.

در حالی که در سال ۱۷۹۷ بابوفیست ها سعی در کسب قدرت از طریق کودتا داشتند، ترمیدوری ضدانقلابی در حال شکل گیری بود. آن ها (بابوفیست ها) به وسیله ابزار سرکوب در هم کوبیده شدند. خود بابوف اعدام شد. پس از آن یکی از بازماندگان جریان «توطئه برابرها»، «بوناروتی» تلاش کرد تا تدوام اصول انقلابی بابوف و طرح های او را در جریان «انجمن فصل ها» ادامه دهد. این اتحادیه در پاریس در سرنگونی دودمان «بوربن» در اوایل دهه ۱۸۳۰ ظاهر گردید. «اوگوست بلانکی» رهبر تام الاختیار این جریان بود.

بلانکی یکی از بزرگترین انقلابیون فرانسوی قرن نوزدهم بود. او به عنوان سمبل عزم راسخ، شجاعت، صداقت و اطمینان، تجلی گر آمال و آرزوی فرانسوی ها، به ویژه پرولتاریای پاریس بود. او بارها سعی کرد که از طریق يك سری کودتا به کسب قدرت نایل گردد. بارها دستگیر شد. بیش از ۲۰ سال از عمر خود را در زندان بسر برد. اما، موفق شد تدوام سازمان مخفی خود را حفظ کند. موقعی که کمون پاریس در مارس ۱۸۷۱ بوقوع پیوست او در زندانی بسر می برد که در منطقه تحت کنترل

حکومت ضدانقلابی «تی پر» قرار داشت. همه و منجمله مارکس، بلانکی را به عنوان رهبر طبیعی کمون، جایی که پیروان او اقلیتی را حول «ویلانت» تشکیل داده بودند، به حساب می آوردند. حکومت انقلابی مستقر در پاریس پیشنهاد کرد که بلانکی از زندان آزاد شود، تا در مقابل، آن ها تمام گروگان های کمون، و از جمله اسقف اعظم پاریس را آزاد کنند. اما تیرها این پیشنهاد را رد کردند. آن ها با این عمل دامنه وحشت خود از پتاسیل رهبری و تشکیلات انقلابی و تأثیر سیاسی آن بر نتیجه جنگ داخلی، را به نمایش گذاشتند. جریان بلانکیست ها و جریان مارکسیست ها در طول دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در هم ادغام شدند و بخشی از روند ایجاد یک حزب کارگران انقلابی توده ای در فرانسه را تشکیل دادند.

برعکس بلانکی، ویلهلم ویتلینگ کارگر خودآگاهی بود که نه تنها از طریق مطالعه، بلکه از طریق تجربه شخصی وضعیت پرولتاریا و لمس آن با پوست- و خون- خود، به نتایج کمونیستی و انقلابی رسید. در آن زمان برخی از کارگران ماهر آلمانی که به دلیل ماهیت شغلی خود مجبور بودند بین کشورهای اروپایی مسافرت کنند، به اولین دسته از پرولترهایی تبدیل شدند که چشم انداز محلی گرایی و تعاونی گرایی اولین افشار پرولتری کشورهای خود را پشت سر گذاشتند. در سال ۱۸۳۴، برخی از آنان موفق شدند «اتحادیه outcast» (تحت نفوذ انجمن بلانکیستی فصل ها) را در پاریس ایجاد کنند. انجمن مخفی ای که از درون آن «اتحادیه عدالت» به رهبری ویتلینگ در سال ۱۸۳۸ سربرون آورد. اتحادیه عدالت برنامه کمونیستی تخیلی ای بنام "بشریت به مثابه آن چه هست و آن چه باید باشد" را پذیرفت.

این انجمن مخفی، پس از اینکه روش ها و نقشه های توطنه گرایانه بلانکیست ها در سال ۱۸۳۹ با شکست روبرو شد، طرح های مبهم خود، در راستای مبارزه برای کسب قدرت، را رها کرد و به جای آن جهت خود را، به طرف اهداف تعاونی های کمونیستی و مستعمراتی (تحت نفوذ ایده های رابرت اونن و اتیین کابت) قرار داد. اما

جنبش بابوفیست ها در فرانسه، «اتحادیه عدالت» سنت تشکیلات انقلابی مخفی در آلمان را حفظ کرد.

اتحادیه عدالت در سال ۱۸۴۷ نام خود را به «اتحادیه کمونیست» تغییر داد. و این در زمانی بود که مارکس و انگلس رسماً به آن پیوستند. (کمیته مکاتبات کمونیستی که در اوایل سال ۱۸۴۶ توسط مارکس و انگلس در بروکسل ایجاد شده بود از همان ابتدای تأسیس اتحادیه عدالت، روابط نزدیکی با آن برقرار کرده بود).

انقلابیون بلانکیست، بابوفیست ها و تشکیلات های آلمان به عنوان حلقه زنجیری ضروری، از انقلابات بورژوایی قرن شانزدهم، هفدهم و هیجدهم تا عمل انقلابی پرولتاریا در قرن نوزدهم و بیستم، خود را نمایان ساختند.

دستاوردهای اساسی آنان عبارت بود از:

۱- درک نیاز به عمل سیاسی برای کسب قدرت. درکی که از تجربه آنان از درس های اساسی انقلابات بورژوایی و شاید حتی همه انقلابات تاریخ به دست آمد. این درس ها اما، از سوی همه آموخته نشد. این درس ها، به شکل گسترده ای، نه از سوی هواداران سوسیالیزم و نه از سوی طبقه کارگر مزدبگیر جدید درک و هضم نشدند. بلکه کاملاً بر عکس، جو غیرسیاسی بر هر دو این اجتماعات حاکم گردیده بود و تداوم پیدا کرد. چه در نتیجه بدبینی و تنفر از بورژوازی سنتی، و چه در نتیجه عمل سیاسی خرده بورژوازی ("کارگران همیشه در نهایت از طرف سیاست و سیاستمداران نیرنگ خواهند خورد") و چه در نتیجه بیان هر چند روشن اما غیرکامل انقلابات معاصر. در واقع تا آن جا که به طبقه کارگر مربوط می شد این انقلابات همه منجر به جایگزینی يك دسته از استثمارکنندگان با دسته ای دیگر گشته بود. و به هیچ وجه منجر به رهایی واقعی نشده بود بنابراین سوسیالیست های تخیلی و کارگران در راستای خودسازماندهی به این نتیجه رسیدند که عمل سیاسی پرنیرنگ و بی فایده بود. تمام سعی و کوشش را باید روی رهایی اقتصادی متمرکز کرد. نوع تشکیلات باید با هدف هماهنگ گردد.

برعکس، بابوف، بلانکی و ویتلینگ، هر چند به میزان متفاوتی، فهمیده بودند که قدرت سیاسی نقش کلیدی در استحکام استثمار تحمیل شده به پرولتاریا و پیشا-پرولتارها دارد. به این دلیل آنان از عمل سیاسی نوین، نوع انقلابی پرولتری، با دید سرنگونی دولت بورژوایی، دفاع می کردند. آن ها شکل تشکیلات خود را با اهدافی که در مقابل خود گذاشته بودند وقف دادند.

۲- دفاع از يك تشکیلات پیشتاز انقلابی. بابوف، بلانکی و ویتلینگ با درکی تیز از قدرت و پتانسیل ابزار سرکوب بورژوازی و پتانسیل ضدانقلابی آن به این اعتقاد رسیدند که تنها از طریق انقلابیون متشکل در هسته های پرانگیزه، آب دیده و دارای دیسپلین می توان این دشمن پر قدرت را سرنگون کرد. آن ها بر این باور بودند که درس های اساسی شکست "Estate چهارم" در انقلاب فرانسه و عواقب پس از انقلاب ۱۸۳۰، بیهودگی انقلابات خلقی ای که به قول معروف محکوم به شکست بودند، نبود. بلکه، دلیل این شکست اجتناب ناپذیر بودن شکست طبقات زحمتکش در صورت خیزش آنان در برابر ثروتمندان، بدون داشتن يك رهبری و تشکیلات آهنین بود. آن ها متقاعد شده بودند که طبقات زحمتکش در صورتی می توانستند در تقابلات انقلابی آتی پیروزمند گردند که از سوی چنین اقلیتی که کاملاً آماده انجام وظایف تاریخی خود بود، رهبری شوند. در این معنا، بابوف، و بطور مشخص تر بلانکی، از طلایه داران مفهوم حزب لنینی "انقلابیون حرفه ای" بودند.

۳- دفاع از سنن انقلابی و تداوم آن. در حالی که ترمیدور، کنسولگر و امپراطور بدنبال دستاوردهای عظیم انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۷۹۳ فرانسه آمدند، توده های مردمی و روشنفکران مترقی یأس و ناامیدی گسترده ای را به نمایش گذاشتند. پدیده ای که می توان تا حدودی آنرا با وضعیتی که بدنبال موج توهم و بدبینی و "دوباره خصوصی سازی" پس از شکست انقلابات ۱۸۵۰-۱۸۴۸ بوجود آمد؛ وضعیتی که پس از آشکار شدن دامنه و مفهوم ترمیدور در اتحاد شوروی در سال های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ پدیدار آمد؛ و بالاخره وقتی که امیدهای انقلاب در اروپا در

سال های ۱۹۷۶-۱۹۷۵ افول کرد. برخی از بارزترین روشنفکران آن زمان هم چون فیلسوف آلمانی «کانت» و شاعر انگلیسی «ویلیام وردسورت» تا آن زمان که با علاقه مندی بسیاری از انقلاب دفاع می کردند، به مخالفین ارتجاعی انقلاب تبدیل شدند. به هر حال استثنائاتی نیز وجود داشت. برای مثال شاعر انگلیسی «پرسی شلی» تا به آخر انقلابی ای متقاعد شده باقی ماند.

این موج ارتجاع ایدئولوژیک بطور کلی باعث شد که دمکرات های رادیکال درگیر در فعالیت سیاسی و مزدبگیران درگیر در فعالیت اتحادیه ای، به اتخاذ شیوه های صرفاً قانونی و رفرمیستی (تدریج گرا) در عمل و نوع تشکیلات، رجعت کنند.

در مقابل این موج پذیرش و تسلیم در برابر ایدئولوژی طبقه حاکم، اولین هسته های انقلابی پیشا- پرولتری و پرولتری به حفظ سنن انقلابی قرن هیجدهم، (پس از دقیق ترین بررسی و بازبینی انتقادی ای که می توان از انقلابیون آن زمان توقع داشت) پرداختند. این تداوم سنن انقلابی راه را برای سر بر آوردن سنت ها و مفاهیم انقلابی نوین و اساساً پرولتری، بر پایه انقلاب ۱۸۴۸، هموار ساخت.

با وجود این، در کنار تمام نکات برجسته بابوف، بلانکی، و ویتلینگ باید به عیوب طرح های انقلابی آنان نیز اشاره کرد:

۱- تصور آنان از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی براین پایه بود که این مبارزه اساساً از سوی اقلیتی کوچک در جامعه و یا حتا از سوی طبقات خلقی نشأت می یافت. این تصور به طور اجتناب ناپذیری به عمل انقلابی کاراکتری خشونت آمیز و توطئه گرایانه می بخشید. روندی که در آن "تکنیک کودتا" از عمل توده ای سیاسی مهم تر جلوگر می شد. از آن جا که توانایی يك گروه كوچك توطئه گر برای از میان برداشتن ابزارهای سرکوبگری هم چون دولت فرانسه و پروس به يك ضربه، از عهده آن گروه خارج بود، بنابر این مبارزه به خود سیمایی توطئه گرایانه و تخیلی گرفته بود.

۲- بنابراین سازمان انقلابی ای که برای این نوع فعالیت سیاسی وجود داشت لزوماً بایستی مخفی و متشکل از زبدگان باشد. زبدگانی که محصول انتخابی سخت از میان همه فعالین انقلابی بودند. و چنان تشکیلات محکمی که تنها عده معدودی قادر به ادامه فعالیت برای دوره ای طولانی در آن بودند. جوهر بسته بودن سازمان انقلابی و روند رشد یابنده به طرف عملیات توطئه گرایانه همواره گرایش به سوی پیوند با جنبش وسیع خودبخودی، مبارزه طبقاتی اقتصادی و غیره، را تضعیف می کرد.

۳- فعالیت های تشکیلاتی اساساً مخفی و شورش گرایانه، این انقلابیون را به درک ممتاز و مستبدانه مفهوم دولت، دولتی که قرار بود محصول پیروزی انقلاب باشد، رساند. این دولت جدید در خدمت مردم و برای مردم بود، اما قدرت مستقیماً از سوی مردم اعمال نمی شد. (ویتلینگ که از بلانکی بیشتر به سوی پرولتاریا گرایش داشت در مورد این درک از دولت بیشتر احتیاط می کرد) اما این جا هم پیوند با جنبش رهایی بخش واقعی مزدبگیران بطور کامل برقرار نشده بود.

۴- انقلابیونی که در این راستا حرکت می کردند، اهداف اجتماعی و اقتصادی ای که قرار بود از طریق انقلاب بدانها دست یافت را در واژه های بسیار مبهم (به ویژه بلانکی) و یا تخیلی (در مورد ویتلینگ) بیان می داشتند. زیرا آنان از اطلاعات و معلومات اقتصادی کافی برخوردار نبودند؛ و مهم تر از هم، آن ها نتوانستند به يك تجزیه و تحلیل کافی از جوهر تناقضات سرمایه داری برسند. در این مورد، بایوف، بلانکی و ویتلینگ حتا به سطح سوسیالیست های تخیلی و بی پرواترین اقتصاددانان پس از «ریکاردو» هم نرسیدند.

در تحلیل نهایی، این ضعف ها و غفلت های اولین هسته های انقلابیون پیشا- پرولتری و پرولتری را می توان از طریق ماهیت اجتماع و محیطی که در آن رشد کردند، توضیح داد. این ها تشکیلاتی بودند که از درون جامعه پیشا- صنعتی، صنعتگر و پرولتاریای (مانوفاکتور) سر برون آورده و هنوز قادر به تعمیم دادن، و

حتا در مواردی، فهم اولین تجربیات واقعی مبارزه توده ای و تشکیلاتی پرولتاریای صنعتی نبودند. در واقع آنان تلاش می کردند که سنت ژاکوبینی خرده بورژوایی انقلاب کبیر قرن هیجدهم و تجربه تشکیلاتی پرولتاریای پیشا-صنعتی را در هم ادغام کنند. و از این رو نمی توانستند جمع بندی ای از اولین تجربه انقلابی خود پرولتاریای صنعتی داشته باشند.

مارکس و انگلس باید به جایگزینی این ضعف ها بطور سیستماتیک می پرداختند و مفاهیم خود را از سازمان و فعالیت انقلابی پرولتاریا توضیح می دادند. آن ها از طریق استخراج درس هایی از انقلاب ۱۸۵۰-۱۸۴۸ به تکامل مفهوم مشخصی از انقلاب پرولتری پرداختند.

۱- فعالیت سیاسی انقلابی- یعنی مبارزه برای کسب قدرت- اساساً به عنوان محصول فعالیت توده های وسیع مزدبگیر، به ویژه پرولتاریا، و متحدین مستقیم آن مفهوم گردید. پتانسیل اقتصادی مزدبگیران حائز اهمیت زیادی بود. ازدیاد کمی آن ها تا درجه تبدیل شدن به اکثریت جامعه به عنوان یکی از اساسی ترین شروط دست یافتن به پیروزی ابدی انقلاب به شمار می آمد.

۲- به این دلیل، سازمان سیاسی قانونی- سازماندهی پرولتاریا به عنوان يك حزب سیاسی مستقل از دموکراسی بورژوایی و خرده بورژوایی- برای پیروزی انقلاب امری حیاتی بود. از تشکیلات انجمن های مخفی دست کشیده شد. به جز تحت شرایط اختناق و سرکوب، و حتا در آن شرایط هم تنها برای تداوم فعالیت و نه به عنوان ابزار کسب قدرت. توطئه گری قاطعانه محکوم گردید.

۳- طرح خود سازمان یابی پرولتاریا بلافاصله برای آماده کردن آن جهت اعمال قدرت، کسب قدرت و در واقع اعمال آن در نهایت، به عنوان اولویتی مهم مطرح گردید. ممتازگرایی و اتوریته گرایی همراه با درک "ابزار"ی مفهوم دولت نفی گردید. در حالی که بابوف و بلانکی از يك دولت مقتدر (سنت ژاکوبینی) دفاع می کردند، مارکس و انگلس، تحت نفوذ انقلاب ۱۸۵۰-۱۸۴۸ و به ویژه کمون پاریس، به

دفاع از ایده داغان کردن ماشین دولتی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا- مفهومی که بلائکی آن را آغاز کرد- به عنوان دولتی که در فردای تولد خود رو به زوال می گذارد، پرداختند.

۴- مارکس و انگلس به شکل منسجمی رهایی سیاسی (انقلاب سیاسی) را با رهایی اقتصادی و اجتماعی در هم آمیختند. آن ها از همان مقطع مانیفست کمونیست برنامه انقلابی کسب قدرت را به سلسله انتقالات اقتصادی و اجتماعی پیوند زدند. انتقالاتی که اجازه می داد تولیدکنندگان خود را از زنجیرهای شرایط پرولتری رها سازند، و از شرایط مادی ای که از ملزومات اعمال قدرت و تکامل همه پتانسیل های انفرادی آنان بود، بهره ببرند. قبل از دست یابی به چنین شرایط اجتماعی و اقتصادی ای، ظهور يك جامعه واقعاً بی طبقه تنها به عنوان تخیلی بیش باقی نخواهد ماند.

توانایی مارکس و انگلس در فرا رفتن از مفاهیم انقلابی اولین هسته های پرولتری پیشا- صنعتی تنها محصول تجربه وسیع انقلابی و درك عمیق تر از دینامیزم جامعه بورژوایی و شرایط پیروزی سوسیالیزم، یعنی پیشروی هایی که دستاورد ماتریالیزم تاریخی است، نبود. بلکه، این مسأله تطابق آشکاری با منافع طبقاتی پرولتاریا داشت. منافعی که ابرازکننده چشم انداز مشخص این طبقه بودند.